

سالهایی است که در گردآوری داستان‌ها و ادبیات عامیانه و فولکلور در ایران تلاش‌های مفیدی صورت می‌گیرد. هر چند که منتقدان و ادیبان ادیبانه‌پسند گاهی گوشه چشمی به آنها نمی‌اندازند و آنها را - چه مربوط به گذشته و چه حال - به هیچ می‌گیرند و این دسته داستان‌ها را مورد عنایت قرار نداده‌اند، اما به هر صورت این شاخه از ادبیات، همیشه زندگی خود را ادامه داده و به ویژه امروزه مورد توجه بسیاری از منتقدان فرهنگ دوست قرار گرفته است! مخصوصاً منتقدان و محققانی که از طرفی رویکردی به فرهنگ مردم دارند و از طرف دیگر با پژوهش‌های علمی و مردم‌شناسی دنیا آشنایی کافی یافته‌اند. مردم ما با همین افسانه‌ها و ادبیات بزرگ شده‌اند.

در دهه‌های آغازین قرن بیستم، نخستین تلاش‌ها برای گردآوری این دسته از قصه‌های ایرانی به وسیله خاورشناسانی همچون اسکارمان، کریستین سن، ویلهلم ایلس، فیلوت، اوریمروانری ماسه صورت گرفت، اما در آغاز بیشتر توجه بر روی زبان و لهجه‌شناسی آن قصه‌ها تمرکز یافته بود و کمتر به مضمون و مطلب خود قصه‌ها و تحلیل آنها پرداخته می‌شد.

محققان ایرانی نیز نخست به گردآوری افسانه‌ها همت گماشتند که راهگشای همه اینها مرحوم صبحی بود. پس از او باید از کوهی گرمائی، ابوالقاسم فقیری، امیرقلی امینی و انجوی شیرازی نام برد که هر کدام به نحوی این کار را ادامه دادند؛ به ویژه مرحوم انجوی شیرازی که جدی‌تر از دیگران بود. کارهای پراکنده و قابل ارج دیگری نیز پس از آن به وسیله مرتضی هنری و محسن میهن دوست و کاظم سادات

اشکوری صورت گرفت که مربوط به نواحی مختلف ایران است. در این میان نباید نام صادق هدایت و صمد بهرنگی و بهروز دهقانی و الول ساتن و آدرین بولون را از یاد برد. به ویژه که آدرین بولون، نخستین کسی بود که در اثر خود به نام «Contes Populaires Persanes du Khorassan» به تحلیل مضامین این قصه‌ها پرداخت. از آن پس دامنه چنین پژوهش‌هایی در نشریات گوناگون پی‌گرفته شد؛ هر چند که مدتها وقفه نیز در این گونه تحقیقات پدید آمد. به هر حال محققان متعدد دیگری نیز بوده‌اند. در واقع همگی در این پژوهش‌ها سترگ فرهنگی نقش مؤثر و مفیدی داشته‌اند؛ اما باید نیز سیاست‌گذار بود از آقای علی اشرف درویشیان و آقای رضا خندان، که در حال ترتیب دادن نخستین فرهنگ افسانه‌ها هستند و همچنین از اولریش مازولف و نیز استیس تامپسون که هر یک به گونه‌ای دست به طبقه‌بندی قصه‌های عامیانه ایرانی زده‌اند. گاهی بویژه در شهرستانها نیز بر اساس این افسانه‌ها نمایشنامه‌های محلی نیز ساخته شد که همگی قابل تقدیرند.

کتاب «فسون فسانه» اثر خانم فرزانه سجادیپور نیز تاکنون آخرین اثری است که در این زمینه انتشار یافته است. این اثر به گردآوری افسانه‌ها اصلاً توجهی ندارد بلکه آماج آن تجزیه و تحلیل نه افسانه ایرانی است. اغلب آثار دیگر، بیشتر به گردآوری و حفظ افسانه‌ها توجه داشته‌اند. البته نمی‌دانم معیار انتخاب این نه افسانه چیست!

کل این اثر از سه بخش تشکیل شده است. بخش اول آن در دو قسمت کوتاه به تاریخچه مختصر پژوهش‌های فولکلوریک از برادران گریم تا ولادیمیر پراپ، و نیز سیر حرکت در افسانه‌ها پرداخته است. ایشان درباره تاریخچه این گونه پژوهش‌ها در ایران می‌نویسند: «و اما سابقه کار در ایران، متأسفانه آن قدر که بیگانگان به گردآوری آداب و رسوم و فولکلور مردم ایران، از خود علاقه نشان داده‌اند، کمتر محقق ایرانی در

این راستا، فعالیت کرده است و به تبع در این زمینه آثار زیادی از مردم شناسان و فولکلوریست‌های ایرانی در اختیار نداریم.» (ص ۱۶)

اما به نظر من نباید این قدر بی‌انصافی کرد. همچنان که گفتم، عدم توجه ادیبان دانشگاهی در نخستین دوره‌ها، نشانه عدم توجه کلی نیست. دست‌کم نام کسانی که پیشتر از این ذکر کردم می‌تواند نشانه توجهی عام به این امر باشد؛ برنامه‌های رادیویی مرحوم انجوی شیرازی، و نشریاتی مانند «کتاب هفته» در سال‌های دور را نباید از نظر پنهان داشت. به علاوه چنین پژوهش‌هایی در ایران از اوایل قرن بیستم آغاز شد و این تقریباً یک قرن پس از آغاز این پژوهش‌ها در فولکلور اروپایی بوده است. در اروپا نیز تا پایان قرن نوزدهم از چنین پژوهش‌هایی چندان خبر و اثر نیست؛ و البته همه این‌ها مدیون پیشرفت‌های دانش مردم‌شناسی نیز هست. از این گذشته، داستان‌های عامیانه‌ای که قرن‌های دور در ایران ثبت و نگاشته شده‌اند نشان از توجه دیرین ایرانیان بدین امر دارد. مگر نه این که آثاری مانند سمک عیار، سند بادنامه، کلثوم ننه، حسین کرد و... از همین گونه‌اند؟ اگر محققان دانشگاهی ما در گذشته‌ها به این آثار توجهی نکرده‌اند یا عدم بضاعت بوده است و یا تمایل فاضلان به بزرگان، و سیر کردن در آسمان آثار عارفانه و عدم توجه به زمین! دیگر این که علاوه بر نام‌هایی که پیشتر یاد کردم می‌توان از آثار کسانی مانند: صادق همایونی، سید احمد وکیلیان، سید حسن میرکاظمی، مهدوی، علی‌اکبر مرادیان گروسی، منوچهر لمعه، صادق کیا، افسر قیصری، ابراهیم شکورزاده، هوشنگ پورگریم و... نام برد. از این گذشته سالهاست که دیگران هم در این زمینه کار و پژوهش کرده‌اند و چه بسیار امروزه در دانشگاه‌ها رساله‌های فوق لیسانس و دکتری در این زمینه نگاشته شده که متأسفانه هیچیک شانس چاپ و انتشار نیافته‌اند و این نیز مربوط به عدم علاقه اغلب ناشران به این امور است؛ زیرا هر چند ممکن است فرهنگ و

احمد ابو محبوب

# فسون فسانه

معنویات داشته باشد اما نام و نان ندارد.

به هر روی در این فصل مذکور، نظریه‌های گوناگون مانند نقش گرایی، ساختار گرایی، شیوه تطبیقی، روش بازسازی تاریخی، مکتب فنلاند، و نظریات یونگ به اختصار تمام معرفی شده‌اند. ای کاش این نظریه‌ها بیشتر شکافته می‌شدند. در هر حال، مهمتر از همه، نظریه ساختارگرا و نظریه یونگ است.

در قسمت دوم همین بخش، تحت عنوان «سیر حرکت در افسانه‌ها»، اجزای ساختار افسانه‌ها قرار می‌گیرند و هفت جزء و مرحله مشترک ساختار آنها شناخته می‌شوند که عبارتند از: هرج و مرج، حرکت به سرزمین بیگانه، مشکلات، خطر کردن و مبارزه، پیروزی، پاداش، بازگشت. این مراحل کلی قصه، به شکل‌های گوناگون در اغلب افسانه‌ها وجود دارند.

بخش دوم، پس از تجزیه و تحلیل تفاوت اسطوره و افسانه، خانم سجادیپور تعریفی از این افسانه‌ها ارائه می‌دهند که چنین است: «روایت‌های دارای ساختار و هدف، از زندگی، تفکرات و اندیشه‌های مردم عامی که به طور مستقیم و غیرمستقیم، متأثر از اسطوره‌های یک قوم می‌باشند و به صورت شفاهی، حفظ و ضبط شده‌اند، افسانه عامیانه خوانده می‌شوند.» (ص ۳۴)

در این که «به صورت شفاهی حفظ و ضبط شده‌اند» شکی نیست، اما این نمی‌تواند در تعریف افسانه عامیانه جایی داشته باشد. از این گذشته، مگر اسطوره‌های کهن و هر چیز دیگری به صورت شفاهی حفظ نشده‌اند؟ آیا تبدیل شدن این روایت‌های شفاهی به مکتوب، آنها را از قلمرو عامیانه بودن خارج می‌کند؟ مسلماً نه. از طرف دیگر تأثیرپذیری آنها از اسطوره‌های یک قوم، قابل تأمل است و نمی‌توان آن را به طور کامل پذیرفت. چه دلیلی وجود دارد که نتوانیم اسطوره‌ها را متأثر از افسانه‌ها بدانیم؟ چنانکه به نظر می‌رسد (تاحدودی) نظر دکتر کزازی (که در ص ۳۲ نقل شده) درست باشد که نوشته‌اند: «... حکایت‌های مردمی است که بر زبان‌ها روان است، اما هنوز به گونه پیکره

فرهنگی و سازمان و سامان اندیشه‌ای، که اسطوره نامیده می‌شود دگرگون نشده است.» هر چند که این اصلاً تعریف چنین افسانه‌هایی نیست؛ زیرا همان اشکال (بر زبان‌ها روان است) بر این نظر نیز وارد است. منظور من آن قسمت از این بیان است که می‌گوید هنوز به اسطوره تبدیل نشده‌اند.

در واقع، افسانه‌های عامیانه، خود حامل فرهنگ و سامان اندیشه و برداشت‌ها و عواطف انسانی مردم هستند؛ اندیشه‌هایی هستند و یا نوعی تجربه انسانی هستند که در قالب داستان در آمده‌اند و عناصر و پدیده‌های موجود در آن رابطه ظاهری منطقی ندارند؛ با این تفاوت که اسطوره‌ها بیشتر جهان شناسانه‌اند و این افسانه‌ها، انسان شناسانه و جامعه شناسانه.

فصل‌های بعدی این بخش هر کدام به یکی از ویژگی‌ها و ابعاد مشترک افسانه‌های ملل می‌پردازد که عبارتند از: الف - «ابهام زمان و مکان»، که در اسطوره‌ها نیز مطرح است. در این افسانه‌ها همواره یک مکان اولیه وجود دارد و یک مکان ثانوی، که قهرمان بدانجا می‌رود و باز می‌گردد.

ب - مجرد بودن قهرمان، که در پایان به عنوان پاداش، متأهل می‌شود. فصل مربوط بدان «تجرد و ازدواج» نام دارد.

پ - «نقش شاه»، که به نوعی نماد سعادت و خیر است.

ت - تقابل خیر و شر، که در این اثر به وضوح مطرح نشده و نام فصل مربوط بدان را «تشابه» گذاشته‌اند و این به ظاهر طبق روال این بخش نیست و نادرست به نظر می‌رسد.

ث - بازتاب محیط اجتماعی و طبیعی، که در فصلی تحت عنوان «ابعاد اجتماعی و جامعه شناختی» مطرح شده است.

ج: «وجود اصل هدایت برتر و تقدیرگرایی»، که بدان وسیله همواره خوبی با تلاش قهرمان - که از

طریقی اسرارآمیز هدایت می‌شود - بر بدی پیروز می‌گردد.

بخش سوم کتاب، گسترده‌ترین و اصلی‌ترین قسمت است که تعداد نه افسانه در آن تحلیل شده‌اند. این افسانه‌ها عبارتند از: دختر پادشاه، ملک ابراهیم، حسن کچل و کره هولی، سه خواهری، ماه پیشونی، گوره هویل، ملک محمد، دختران انار، و دختر پوستین دوز. در هر قسمت پس از نقل اصل هر افسانه به تحلیل آنها می‌پردازد و این تحلیل، تماماً بر مبنای نظریات کارل گوستاو یونگ و نمادشناسی او صورت گرفته است. خانم سجادیپور به شیوه‌ای دقیق و زیبا نمادها را بازشناسی و تشریح کرده است و دلیل کافی نیز برای اثبات تحلیل خود و شناساندن نمادها دارد. آنچه اینجا باید یادآوری کنم این است که گاهی به دلیل عدم شرح و توضیح کافی در تحلیل‌ها، رابطه منطقی و درونی نمادها و تبدیل رابطه آنها به داستان را روشن نکرده‌اند؛ مثلاً: «ملک در زیر درختی به خواب فرو می‌رود. درخت نیز مانند کوه رابط بین زمین و آسمان است، ملک محمد ازدها را می‌کشد. در اساطیر ایران، ازدها موجودیست مخوف و بدکار که از همراهان اهریمن به شمار می‌رود. اهریمن قصد از بین بردن فرزندان نیکی (سیمرغ) را دارد. سیمرغ، در ادبیات و اساطیر ایران پرنده‌ای است رمزگونه که سلطان پرنندگان محسوب می‌شود و با خدایان مرتبط است. اما به مدد ملک محمد (عنصر نیکی)، اهریمن نمی‌تواند جلوه‌های نیکی را نابود کند...» (ص ۱۴۹). در این جا به عنوان نمونه، رابطه درخت با ملک محمد و اصل ماجراها و پدیده‌های دیگر روشن نشده است، و نیز با سیمرغ و... به نظر می‌رسد که بیان پیوند این عناصر و روشن کردن این گونه موارد، ضروری است.

از تواضع و فروتنی مؤلف، که بی‌ادعا تحقیق جالبی کرده است نباید غافل بود. ارزش و اعتبار آن به عنوان یک اثر تحلیلی، قابل تقدیر است. امید است که چنین آثار منتقدانه و محققانه و تحلیلی رواج افزونتری بیابد.

پرتال جامع علوم انسانی



فرزانه سجادیپور

انتشارات سپیده سحر

چاپ اول: ۱۳۷۸